

توَحش و تقدس گراز در ادب منظوم و منثور فارسی و اساطیر ملل (مورد مطالعه شاهنامه فردوسی)

چکیده

در هر برهه از زمان مردم سرزمین‌های مختلف، در ارتباط‌های خود به زبانی صحبت می‌کردند تا مورد تفهیم دیگران قرار گیرد، این زبان، رمز و نماد و استفاده از اسطوره‌ها بود. و اگر بگوییم که ما در دنیایی از مفاهیم اسطوره‌ای و نمادها زندگی می‌کنیم سخن به گراف نگفته‌ایم. این نمادها و اسطوره‌ها گاه از جنس گیاهان، اشیاء، میوه‌ها، رنگ‌ها، انسان‌ها و در نهایت حیوانات بودند، گاه در میان اقوامی عنصری از همین موارد نشانی متضاد دارد، درست به مانند گراز که در میان قومی نشانی از شجاعت و تهور است و در میان قومی نمادی از حرص و آزمندی. در ادب منظوم و منثور زبان و ادب فارسی در هاله‌ای از آزمندی، قدرت و شجاعت ظاهر شده است. در واقع هدف از چنین اسطوره‌ها، آگاهی خوانندگان از بطن و جان حقیقی چنین نمادهاست، که به زبان رمز در گُنه هر اسطوره‌ای نهاده شده است، درست است که چند و چون در اسطوره، مفهومی ندارد، اما به واقع جستجو در میان چنین عالمی پنجره‌ای است به سوی کشف برخی حقایق مکنون. هدف از این پژوهش بررسی جایگاه موجودی به نام «گراز» از پنجره ادب منظوم و منثور فارسی و اساطیر ملل که مورد مطالعه شاهنامه فردوسی است. در این پژوهش با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی در پی پاسخ به این سوال هستیم که، «گراز» با چه ترکیبات و تعبیراتی در ادب منظوم و منثور فارسی و اساطیر ملل و به ویژه شاهنامه آمده است؟ در زبان و ادب فارسی، هم‌چنین شاهنامه فردوسی، گراز چهره‌ای دوگانه (مثبت و منفی) دارد.

کلید واژگان: گراز، ادب فارسی، اساطیر ملل، شاهنامه فردوسی.

مقدمه

گراز موجودی است که آزمندی یکی از چهره‌های حضور وی در اساطیر و افسانه‌ها می‌باشد؛ به واقع دو مورد از ویژگی طبیعی این حیوان موجب شده است تا گراز در اساطیر خودنمایی کند. دو چهره موجه و منفور. به جهت تهوّر، قدرت، نیرو و سرعت باور نکردی این حیوان در مبارزه با عوامل طبیعی و از روی دیگر قدرت تخریب بالا و ولع این حیوان از خوردن سیری‌ناپذیر، روی دیگر این سکه است، این عوامل موجب شده است تا انسان‌ها چنین ویژگی وی را به وام گرفته و وارد داستان‌ها اسطوره‌ها و نمادهای خود کنند، گاه در اساطیر موجودی اهریمنی است که با کشتن آن، اشیاء یا امتیازی والا به نصیب عمال اجرایی آن می‌شود، گاه با حضور آن ایزدی و یا انسانی برتر به دنیا می‌آید و گاه جان خود را از دست می‌دهد، گاه چهره دگردیسی شده مظلوم و یا محکومی است، گاه پوشیدن بلاپوشی از جنس موی این حیوان همان قدرت شکست‌ناپذیری را داراست که همین حیوان در طبیعت. گاه تجلی و اوتار یکی از ایزدان است. با بررسی که با مطالعه اشعار و داستان‌های ادب فارسی (شاهنامه فردوسی)، کتب اساطیر، نمادها، افسانه‌ها به عمل آمد، پرده از چهره این حیوان برداشته شد، در اسطوره‌های مردم ایران زمین گراز چهره‌ای چندگانه دارد، گاه هم‌ردیف ایزدان، گاه هم‌ردیف انسان‌ها و گاه در حضيض‌ترین رفتار انسان خودی نشان می‌دهد. چنان که می‌گویند: «بهرام ده تجسم یا صورت دارد که هرکدام از آن‌ها مبین نیروی پویای این خداست. پنجمی هیات گراز تیزدندانی است که به یک حمله می‌کشد؛ هم خشمگین است و هم زورمند.» (بهار، ۱۳۶۲: ۴۱-۴۲)

در شاهنامه فردوسی، گراز گاه نام پهلوانی است، نامی که چون گراز با شجاعت و قدرتمندی تمام به سوی پیروزی گام بر می‌دارد و گاه نامداری به همین نام که به جهت حرص و طمع در کشورگشایی یا به دست آوردن دارایی زیاد پیوسته دست و پا می‌زند. زمانی نیز همان حیوان درنده و آزمند است که با ولع زید در حال ویرانی آبادی است. بر این اساس بر آن شدیم تا نگاهی از بعد اساطیر ملل، افسانه‌ها و از همه مهم‌تر زبان و ادبیات فارسی و به ویژه شاهنامه فردوسی بیندازیم تا نکات بازگو نشده و تاریک را بیش‌تر روشن نماییم. در این مقاله ابتدا به بررسی جایگاه این حیوان در لغت، تعبیرات، حکایات، داستان‌ها و نگاهی هر چند مختصر به اساطیر می‌شود و در نهایت به بحث اصلی که بررسی گراز در ادب فارسی است، پرداخته می‌شود. که طبق بررسی‌های انجام شده در زبان و ادب فارسی حضور گراز درست به مانند دو رنگ سیاه و سفید می‌نماید، گاه بسیار روشن و موجه در حدی بسیار والا و نماد شجاعت و جسارت قدرتمندی و در پست‌ترین و تاریک‌ترین جایگاه نماد انسانی آزمند است که شاعران برای نمودن طمع و آز گراز را در چنین جایگاهی گذاشته‌اند.

سوال‌های تحقیق

۱- گراز در شاهنامه فردوسی چه نقش و جایگاهی دارد؟

۲- واژه گراز به چه ترکیبات و تعبیراتی در زبان و ادب فارسی استفاده شده است؟

پیشینه تحقیق

درباره اسطوره حیوانات تاکنون پژوهشگرانی تحقیقاتی انجام داده‌اند، ولی در مورد حیوان گراز تاکنون پژوهشی صورت نگرفته است. به چند مورد از این موارد اشاره می‌شود.

۱- فیروزی، صادق، (۱۴۰۱)، ردپای خرس در آثار منظوم و منثور فارسی، پایان‌نامه، دانشگاه اراک، استاد راهنما فاطمه سلطانی. نگارنده در این پژوهش سعی کرده است به این پرسش‌ها پاسخ دهد که، خرس در اساطیر و در باور اقوام کهن چه نمودی دارد؟ چه مضامین و تصاویری در ارتباط با خرس در ادبیات نظم و نثر مشاهده می‌شود؟ این مضامین و تصاویر چه کارکردی دارند؟ دستاورد پژوهش حاکی از آن است که خرس از منظر اسطوره‌ای گاه خوش یمن و قابل احترام معرفی می‌شود و گاه نماد خشونت و سنگدلی است.

۲- امینی، علی، (۱۴۰۳)، بررسی مقایسه‌ای تشبیه جنگاوران به حیوانات در ایلید هومر و شاهنامه فردوسی، فصلنامه بهار ادب، سال ۱۷، شماره ۶. در این پژوهش توصیف‌ها و تشبیهات حیوانی که در نبردها در مورد جنگاوران پیروز، تا سرود پانزدهم ایلید و دفتر نخست شاهنامه، به کار برده شده، مورد مقایسه قرار گرفته است. این حیوانات شامل شیر، پلنگ، گرگ، گراز، سگ شکاری، گاو، قوچ، اسب، پیل، کرگدن، نهنگ و اژدها بودند. بررسی دو اثر حماسی مورد پژوهش نشان می‌دهد که هر دو اثر به میزان بسیار از تشبیه جنگاوران به جانوران استفاده کرده‌اند و بعضاً شیوه‌هایی مشابه را برای توصیف و تشبیه پهلوانان به جانورانی خاص به کار برده‌اند.

۳- علیرضا، ارمان، (۱۳۹۸)، نگاشت‌های استعاره‌ای حیوانات در ضرب‌المثل‌ها، فصلنامه فرهنگ و ادب عامه، شماره ۲۶. این پژوهش به واکاوی استعاره‌های مفهومی صور حیوانی در ضرب‌المثل‌های برآمده از متون ادبی براساس نظریه زبان‌شناسی شناختی پرداخته است. نتیجه پژوهش حاکی از آن است که در کل ضرب‌المثل‌های بررسی شده در خصوص کاربرد حیوانات ۱۸۴ نگاشت دیده شد.

چنانکه مشاهده می‌کنیم، تاکنون پژوهشی در مورد حیوان گراز در ادب فارسی و اسطوره انجام نگرفته است، لذا از این حیث این مقاله بکر و بدیع بوده و امید است مورد استفاده علاقه‌مندان دیگر در این زمینه قرار گیرد.

روش تحقیق

نوع روش این تحقیق، توصیفی-تحلیلی و از نوع کتابخانه‌ای و مبتنی بر سندپژوهشی است. روش گردآوری اطلاعات و داده‌های خام پژوهش نیز از طریق مراجعه مستقیم به منابع مربوطه است.

گراز در اشعار فارسی

گراز را خوک وحشی، نامیده‌اند. در زبان اوستایی واژه‌ی گراز با لفظ «وَرَاژ»^۱ تلفظ می‌شده و در زبان فارسی پهلوی به صورت «riVāz» درآمده است. در فرهنگ برهان و دهخدا قاطع، گراز را خوک نر... که جفت خوک ماده است معنی کرده‌اند. (عبداللهی، ۱۳۷۸: ۸۹۱)

هر حیوانی به لحاظ ویژگی‌ها و رفتارهای خاص طبیعی (زشت یا زیبا) که از خود نشان می‌دهد؛ مورد توجه شاعران و ادیبان زبان و ادب فارسی قرار گرفته است، ادیبان چنین ویژگی‌هایی را که بی‌شک، شباهتی بسیار قریب به رفتارهای انسان‌ها دارد را به وام گرفته و با یادکرد و ترسیم دنیای حیوانات، به واقع دنیای انسان‌ها - که رفتاری حیوانی از خود نشان می‌دهند- را به قلم توانای خود ترسیم می‌کنند، گراز حیوانی است که از سویی به جهت داشتن قدرت بدنی بالا، دندان‌های محکم و تیز، سم‌های پُرتوان و قوی، تیزگامی، در متون منظوم و منثور در قالب انسانی توانمند، شجاع، نترس و نیرومند تصویر شده است و از سوی دیگر به جهت قدرت تخریب و ویرانی آنی، که از خود در طبیعت نشان می‌دهد، نماد موجودی حریص، آزمند و طمع‌کار را به خود گرفته است و از این رهگذر، عنصر دوگانه‌ای می‌نماید که گاه بر حسَب موقعیت، شاعر یا نویسنده به جای ذکر مستقیم واژه طمع و آزمندی نماد طمع -گراز و یا هر حیوان دیگری که می‌تواند جانشین کردار طمع باشد- را طوری در نظم و نثر وارد می‌کند، تا این مطلب به جهت سادگی و یا به جهت طعنه نیش-داری که دربر دارد، تاثیری قوی و مثبتی در خواننده ایجادکند؛ چنانچه در بخشی از ابیات زیر خواهیم دید، گراز موجودی توانمندی تصور شده است، و از نظر، جایگاهی موجه از آن خود کرده است و در برخی از ابیات نیز چهره‌ای منفی و منفور را از آن خود کرده است:

گراز دندان: کسی که دندان او دراز و بد شکل است.

سویه روی و دندان‌ها چون گراز که یارد شدند نزد ایشان فراز

(شاهنامه فردوسی، ج ۳، ۱۳۸۵: ۸۴)

بررسی و تحلیل گراز در شاهنامه فردوسی

فردوسی در شاهنامه به طرزی زیبا توانسته است، چهره پلید شوم طمع و آزار را در میان ابیاتش به تصویر بکشد. در هر داستانی که بوی طمع و حرص به مشام می‌رسد، شاعر، گراز را نماد چنین صفت زشتی قرار داده است. درست در نقطه مقابل چنین مفهومی گاهی فردوسی برای نشان دادن قدرت و زور و بازوی پهلوانان داستان خود دست به دامن همین حیوان شده است و با نامیدن «گراز» به ترسیم قدرت و زور و بازوی پهلوان داستان می‌پردازد. داستان‌های زیادی در

^۱ Varāza

شاهنامه وجود دارند که پهلوانان برای ثابت کردن جنگاوری و دلاوری خود، با گرازهای افسانه‌ای نبرد کرده‌اند و حتی در بین این‌که چه کسی حیوان موردنظر را شکار کند، به رجزخوانی می‌پرداختند، در داستان بیژن و منیژه، آمده است: در زمان حکومت کیخسرو بر ایران، گروهی از مردم ارمنیان که در مرز بین ایران و توران زندگی می‌کنند مورد هجوم گراز قرار گرفتند، برای دادخواهی به نزد کیخسرو آمدند، گفتند: «گرازی عظیم‌الجثه‌ای با دندان‌های تیز خود به همگان حمله کرده و بیشه‌ها و مرغزارهای ما را از بین می‌برد:

گراز آمد اکنون فزون از شمار	گرفت آن همه بیشه و مرغزار
به دندان چو پیلان به تن همچو کوه	وز ایشان شده شهر ارمان ستوه

(شاهنامه فردوسی، ج ۲، مج ۵، ۱۳۸۵: ۱۰-۱۱)

زمانی که کیخسرو شکایت مردان آن سرزمین را شنید، رو به پهلوانان خود کرد و خطاب به آنان گفت: کدامین مرد جنگی است که توان مقابله با این گراز پیل دندان را داشته باشد؟

که جوید به آرم من رنج خویش	از آن پس کند گنج من گنج خویش
کس از انجمن هیچ پاسخ نداد	مگر بیژن گیو فرخ نژاد

(همان: ۱۱)

از بین آن‌همه پهلوان، فقط بیژن فرخ‌نژاد بود که خود را آماده نبرد با گراز اعلام کرد؛ کیخسرو از گرگین میلاد خواست تا بیژن را همراهی کند، چرا که وی راه‌ها را بهتر از بیژن می‌شناسد:

به گرگین میلاد گفت آن‌گهی	که بیژن به توران نداند رهی
تو با او برو تا سر آب‌بند	همش راه‌بر باش و هم یارمند

(همان: ۱۲)

بیژن از گرگین میلاد خواست، تا در کشتن این گراز افسانه‌ای او را یاری کند، اما گرگین از این کار سر باز زد و گفت:

تو برداشتی گوهر و سیم و زر	تو بستی مر این رزمگه را کمر
بیژن با شنیدن سخنان وی که بوی طمع و حسادت می‌داد، از او روی برگرداند و خود به تنهایی به نبرد با گراز رفت:	
گرازی بیامد چو آهرمنا	ز ره را بدید بر بیژنا
چو سوهان پولاد بر سنگ سخت	همی سود دندان او بر درخت
بزد خنجر بر میان بیژنش	بدو نیمه شد پیل‌پیکر تنش
سرانشان به خنجر ببرید پست	به فتراک شبرنگ سرکش ببست
که دندان‌ها نزد شاه آورد	تن بی‌سرانشان به راه آورد

(همان: ۱۴)

اما گرگین میلاد، که باطنی آزمند و خبیث داشت، نتوانست دلاوری‌ها و جنگاوری‌های بیژن را برتابد، بنابراین افکاری اهریمنی بر دلش نفوذ کرد و همان‌طور که همگان می‌دانند او را به عشق منیژه دختر افراسیاب-دشمن ایرانیان- دچار کرد و آن دو باهم عشق ورزیدند. افراسیاب پدر منیژه از ماجرا آگاهی یافت. دختر را از مقام شاهزادگی خلع کرد و از

دربار بیرون انداخت و بیژن را در چاهی انداخت و زندانی کرد و بالاخره رستم بود که هر دو را نجات می‌دهد و به ایران برمی‌گرداند.

با توجه به موارد فوق مبارزه با گراز، مردان جنگی می‌طلبید که این امر از دست هرکسی برنمی‌آمد. در شاهنامه فردوسی آمده است که اسکندر مقدونی در گشت و گذارش در پهنه زمین، بین راه، به کوهی رسید، خانه‌ای دید از جنس یاقوت زرد و میان آن بنا چشمه آب شور وجود داشت، و مردی را بر روی تختی خوابیده دید، مردی که سرش عین گراز بود، هرکسی با دیدن شکل و شمایل آن مرد گراز سر به خود می‌ترسید و کسی قدرت آن را نداشت که از بنای ارزشمند چیزی را به غارت ببرد. خروشی از میان آن آب شور بیرون آمد و پایان عمر اسکندر را به وی گوشزد کرد:

همه خانه قندیل‌های بلور	میان اندرون چشمه‌ی آب شور
نهاده بر چشمه زرین دو تخت	برو خوابیده یکی شوربخت
به تن مردم و سر چو آن گراز	به بیچارگی مرده بر تخت ناز
خروش آمد از چشمه‌ی آب شور	که ای آرزومند چندین مشور
کنون زندگانی کوتاه گشت	سر تخت شاهی بی‌شاه گشت

(همان: ج ۳، مج ۷، ۱۳۸۹: ۸۸-۸۷)

در شاهنامه فردوسی آمده است که شبی کسری انوشیروان، در خواب دید در میان کاخ مجلل او گرازی تیزدندان در حال رفت و آمد است، صبح‌گاهان پریشان از خواب بیدار شده و معبری خواست:

شبی خفته بد شاه نوشین روان	خردمند و بیدار و دولت جوان
چنان دید در خواب کز پیش تخت	برستی یکی خسروانی درخت
بر او بر آن گاه و آرام و ناز	نشستی یکی تیزدندان گراز

(شاهنامه فردوسی، ج ۴، مج ۸، ۱۳۸۶: ۱۱۰-۱۱۶)

معبر دربار نتوانست خواب وی را تعبیر کند، بنابراین کسانی را فرستاد تا در اطراف و اکناف معبری را پیدا کنند تا خواب پادشاه را تعبیر کند، و در ازای آن پادشاه بسیار نفیس بگیرد، تا این‌که آزادسرو نامی، خبر خواب پادشاه را به مرو برد، این مرد میرزای مکتب‌خانه‌ای در مرو بود. از قضا، کودکی مهتر که پژوهنده زند و از زمره دانایان به نام «بوزرجمهر» بود، گفت: من تعبیر خواب پادشاه را می‌دانم و خودم به پادشاه خواهم گفت، وی در تعبیر خواب پادشاه گفت: که در خانه‌ی تو مردی است که خود را به شکل زنان آراسته و در میان زنان حرم، رفت و آمد دارد:

چنین داد پاسخ که در خان تو	میان بتان شبستان تو
یکی مرد برناست کز خویشتن	به آرایش، جامه، کرده است زن

(همان: ۱۱۰-۱۱۶)

«بوزرجمهر» چاره را در آن دید که حرمسرا را خالی کند، و دستور دهد تا تمام زنان از مقابل او بگذرند، در این صورت است که وی را خواهند یافت؛ کسری چنین کرد و بدین ترتیب، آن مرد و کنیزی که او را در این عمل همراهی می‌کرد، به دار مجازات آویختند.

واژه «گراز» به شکل‌های مختلف جز اسامی افراد شاهنامه قرار گرفته است، شاید غرض از انتخاب چنین نامی بر پهلوانان مختلف این بود تا نشان بدهد که این یلان میدان نبرد در جنگ و رزم به مانند گراز حمله‌ور و جنگاور و سرسخت هستند.

در شاهنامه فردوسی، گراز چهره‌ای میان شومی و خجستگی دارد، زمانی که در کنار نام پهلوانی جای می‌گیرد، گاه نمادی از شجاعت، قدرت و توانایی است که نه تنها طمعی در ذات وی مشهود نیست، بلکه در مفهوم نهایت زورمندی و پهلوان به معنی واقعی است، وی پرچمی با نماد و نشان گراز دارد تا با نمایندن آن نشان، در صورتی که دشمن کوچک‌ترین تردید در مبارزه با وی دارد، با دیدن چنان صولت و هیبتی، فرار را بر قرار ترجیح دهد و گاه پهلوانی با همین نام نماد ویرانگری، طمع و آز.

گراز: همان گرازه است که در نبرد هاماوران فرماندهی میمنه‌ی سپاه رستم را بر عهده داشت و چون رستم پس از درهم شکستن خاقان چین رهسپار نبرد با افراسیاب بود، گراز، طلایه‌دار سپاه رستم بود.

شه بربرستان به دست گراز گرفتار شد با چهل رزم‌ساز

(شاهنامه فردوسی، ج ۱، مج ۲، ۱۳۸۹: ۱۴۵) و (رستگار فسایی، ۱۳۸۸: ۸۳۹)

گراز: وی فرایین است که از سرداران سالخورده روزگار خسروپرویز و نگهبان مرز روم بود. گراز عشرت‌طلب و هوسباز بود و ستم پیشه کرد و ایرانیان از وی بازگشتند. گراز بسیاری را بی‌گناه گشت تا آن که هرمزد شهران گراز، از استخر در کمین گراز نشست و از پشت تیری بر وی زد که از ناف گراز گذشت و او را کشت و روزگاری پس از وی ایران بی‌شهریار ماند.

یکی بی‌هنر بود نامش گراز کزو یافتی خواب و آرام و ناز

(همان، ج ۴، مج ۹: ۲۳۸) و (همان، ۸۴۰-۸۴۱)

گرازه

از سرداران ایرانی که در نبرد کاووس در مازندران حضور داشت و پیکار می‌کرد و در یمن فرماندهی میمنه سپاه رستم را داشت و شاه بربرستان را گرفتار کرد.

شه بربرستان به چنگ گراز گرفتار شد با چهل رزم‌ساز

(همان، ج ۱، مج ۲، ۱۴۵) و (همان: ۸۴۲)

گرازه را سراپرده و درفشی ویژه بود:

درفش گرازه است پیکر گراز

گرازه است نام یل شیرمرد

سپای کمنداغکن و رزم‌ساز

که مردان گریزند از او در نبرد

گراز در افسانه‌های ایرانی

بدون شک ما در دنیایی از نمادها، اسطوره‌ها و شخصیت‌های افسانه‌ای زندگی می‌کنیم. به واقع اگر در بطن این مفاهیم، شخصیت‌ها، نمادها و اسطوره‌ها رویم، با این حقیقت روبه‌رو خواهیم شد که بزرگانِ سخن به جهت ترس (یا مصلحت) از بازگو کردن برخی واقعیت‌ها (زشتی‌ها و رذایل اخلاقی) که به مذاق برخی صاحب‌منصبان تلخ می‌نمود، نیز در نقطه مقابل، برای نمایاندن زیبایی‌های رفتار و کردار برخی بزرگان، گاه در دنیای خیال خود عالمی را ترسیم می‌کردند، عالمی که در آن به جای انسان‌ها، حیوانات یا اشیاء و... به ترسیم نقطه‌های تاریک و روشن رفتار انسانی می‌پرداختند و از آن جایی که چنین داستان‌هایی سرگرم‌کننده نیز می‌نمود، به همین مناسبت بهتر در خزانه افکار و ارواح نفوذ می‌کرد و باعث تغییر برخی صفات زشت و حلول برخی صفات حسن در آدمی می‌شد.

در ادب پارسی، چنین داستان‌ها نمودی بسیار فراوان دارد. از جمله در افسانه‌ای به نام «گرازک» چهره آزمندی، ساده‌اندیشی، زودباوری، و عدم تعمق و اندیشه در امور زندگی در قالب داستانی ساده به تصویر کشیده شده است. نیز سعی در آن دارد تا خواننده با چشمداشت چنین داستان‌هایی از افتادن در ورطه ناآگاهی، جلوگیری کند.

در افسانه‌های ایران آمده است: «در زمان قدیم زن و شوهری بودند که دوران جوانی را پشت سر گذاشته بودند ولی صاحب بچه نمی‌شدند، روزی زن به درگاه خدا دعا کرد و گفت: «خدایا تو به من فرزندی بده اگر چه یکی گراز باشد». از قضا دعای زن مستجاب شد و بعد از نه ماه و نه روز فرزندی به دنیا آورد که در جلد گراز بود. مردم، آن خانواده را مسخره می‌کردند که زن فلانی دختری آورده که در جلد گراز است. اما آن زن و شوهر از داشتن همان گراز هم خوشحال بودند. گرازک هر چه بزرگ‌تر می‌شد داناتر و هوشیارتر می‌شد و بیش‌تر کارهای خانه را می‌کرد. روزی گرازک که همراه دخترهای آبادی در جنگل داشت هیزم جمع می‌کرد چشمه‌ی آبی دید و با خود گفت: «می‌خواهم در این چشمه آب تنی کنم.» دور و بر خود را پایید، ناگهان جلد خود را بیرون آورد و مشغول شنا کردن شد. روزی از روزها پسر پادشاه آن آبادی برای شکار به جنگل رفته بود، که یک مرتبه دید گرازی به جنگل آمد و شروع کرد به هیزم جمع کردن، وقتی خوب نگاه کرد دید این همان بچه‌ی پیرمرد و پیرزنی است که به شکل گراز است پسر پادشاه از حسن و جمال آن دختر تعجب کرد و یک دل نه که صد دل عاشق گرازک شد. پسر پادشاه هر چه با گرازک حرف زد، گرازک جواب نداد. هیزم‌های خود را برداشت و به طرف خانه رفت. پسر پادشاه با خود گفت: «هر طوری شده من باید گرازک را به زنی بگیرم.» به قصر رفت و به پدر و مادرش گفت: «من گرازک، دختر آن پیر مرد و پیرزن را می‌خواهم.» پادشاه و زن پسر را نصیحت کردند که تو شاهزاده‌ای و باید دختری در شأن و مقام و منزلت خودت به زنی بگیری. اما پسر پادشاه، فقط گرازک را می‌خواست. ناچار پادشاه تسلیم شد و به خدمتکارانش گفت: بروید و پدر و مادر گرازک بگویید که شاه می‌خواهد گرازک را برای پسرش بخرد. شاهزاده در مقابل دیدگان متعجب پدر و مادرش عروس زیبایش را به همگان نشان داد. و گفت: من

از ابتدا می‌دانستم که گرازک حیوان نیست، نیز از زیبایی او خبر داشتم ... و به این ترتیب هر دو تا پایان عمر به خوبی و خوشی زندگی کردند.» (اشرف درویشیان، ج ۱۲، ۱۳۸۵: ۱۲۴۳-۱۲۴۵).

گراز در اساطیر ایران و متون اوستایی

حضور گراز در اساطیر ایران به واقع یکی از تجلی‌های ایزدان به شمار می‌رود، این تجسم نیروی، ایزد است که هر زمان برای نجات‌بخشی به رنگ و لونی می‌نماید و موجبات رهایی از ظلمت و ارمغانی از روشنایی است:

در اساطیر ایران، در سرودی که به بهرام^۱ اختصاص دارد (یشت ۱۴) آمده است که بهرام ده تجسم یا صورت دارد که هر کدام از آن‌ها مبین نیروی پویای این خداست. نخستین تجسم او باد تند است؛ تجسم دوم او هیات گاو نر زرد گوش و زرین شاخ است؛ سومی هیات اسب سفیدی است با ساز و برگ زرین؛ و چهارمی هیات شتر بارکش تیز دندانی است که پای بر زمین می‌کوبد و پیش می‌رود؛ پنجمی هیات گراز تیزدندانی است که به یک حمله می‌کشد؛ هم خشمگین است و هم زورمند؛ ششمی هیات جوانی است به سن آرمانی پانزده سالگی؛ هفتمی: هیات پرنده تیز پروازی است که شاید کلاغ باشد. هشتمی هیات قوچ وحشی است؛ نهمی بز نر جنگی است؛ و بالاخره دهمی مردی است که شمشیری زرین تیغه در دست دارد. دو تجسم از تجسم‌های او به ویژه محبوبیت همگانی دارد، یکی تجسم او به شکل پرنده‌ای بزرگ و دیگری به صورت گراز است.» (بهار، ۱۳۶۲: ۴۱-۴۲)

نتیجه‌گیری

براساس تحقیق انجام شده می‌توان گفت گراز موجودی است که در اساطیر و افسانه‌های مختلف هر دم به لونی گشته و گاه کاملاً ظلمانی و تاریک و گاه کاملاً سفید و حتی در مواقعی حالتی خنثی و چهره‌ای خاکستری از خود به نمایش گذاشته است. در اساطیر ایران چهره‌ای کاملاً ایزدی و خدای گونه به خود گرفته است.

در زبان و ادب فارسی، چه در متون نظم و چه در متون نثر گراز چهره‌ای دوگانه دارد، گراز گاه در ادب منظوم و منشور چهره‌ای آزمند و طمع‌ورز دارد و در واقع انسانی است که چنین رفتاری از وی سر زده است به خصوص در شاهنامه فردوسی پهلوانانی هستند به نام گراز، که گاه اعمال آن‌ها نیز در نقطه پست انسانی و گاه در نقطه مقابل آن، و در اوج شجاعت، قدرت، جسارت، است. فردوسی هر جا خواسته است تا چهره پلشت آزمندی را به تصویر بکشد، از گراز گرفته است. گراز چه نماد طمع و آزمندی باشد و چه نماد قدرت، شهامت، شجاعت و چه تجلی ایزدان، از شگفتی‌اش نمی‌کاهد، شگفتی‌ای که باعث شده است این موجود اساس و پایه برخی اسطوره‌ها، داستان‌ها و باورهای مردمان جهان شود.

(در آیین زردشتی یکی از ایزدان است.) (فرهنگ معین، ۱۳۸۵، اعلام: ۳۰۳) Verethraghna^۱

منابع و ماخذ

- ۱- اشرف درویشیان، علی، (۱۳۸۵)، فرهنگ افسانه‌های مردم ایران، خندان (مهابادی)، رضا، تهران.
- ۲- بهار، مهرداد، (۱۳۶۲)، پژوهشی در اساطیر ایران، توس، تهران.
- ۳- حمیدیان، سعید، (۱۳۸۵)، شاهنامه فردوسی؛ (بر اساس چاپ مسکو)، قطره، تهران.
- ۴- رستگار فسایی، منصور، (۱۳۸۸)، فرهنگ نام‌های شاهنامه، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.
- ۵- عبداللهی، منیژه، (۱۳۷۸)، فرهنگ‌نامه جانوران در ادب پارسی، پژوهنده، تهران.
- ۶- وارنر، رکز، (۱۳۸۹)، دانشنامه اساطیر جهان، اسماعیل پور، ابوالقاسم، اسطوره، تهران.

ترجمه منابع به انگلیسی

- ۱- Ashraf Darvishian, Ali, (۱۳۸۵), The Culture of Legends of Iranian People, Khandan (Mahabadi), Reza, Tehran.
- ۲- Bahar, Mehrdad, (۱۳۶۲), a study in Iranian mythology, Tos, Tehran.
- ۳- Hamidian, Saeed, (۱۳۸۵), Ferdowsi's Shahnameh; (based on the Moscow edition), Ghatre, Tehran.
- ۴- Rostgar Fasaee, Mansour, (۲۰۰۸), Dictionary of Shahnameh Names, Research Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran.
- ۵- Abdullahi, Manijhe, (۱۳۷۸), Dictionary of Animals in Persian Literature, Pojohande, Tehran.
- ۶- Warner, Rex, (۱۳۸۹), Encyclopaedia of Asatir Jahan, Ismailpour, Abulqasem, Astoureh, Tehran.

The wildness and sanctity of the boar in Persian poetry and prose literature and the mythology of nations

(Study of Ferdowsi's Shahnameh)

abstract

At any point in time, people of different lands used to speak a language in their communication to be understood by others, this language was a code and symbol and the use of myths. And if we say that we live in a world of mythological concepts and symbols, we are not exaggerating. These symbols and myths were sometimes made of plants, objects, fruits, colors, humans and finally animals, sometimes among ethnic groups an element of these things has an opposite sign, just like a boar among ethnic groups. It is a sign of bravery and recklessness, and a symbol of greed among the people. In verse and prose literature, Persian language and literature has appeared in an aura of excellence, strength and courage. In fact, the purpose of such myths is to make the readers aware of the true heart and soul of such symbols, which are placed in the code language at the root of every myth. Among such worlds is a window to the discovery of some hidden truths. The purpose of this research is to investigate the place of a creature called "boar" from the window of Persian prose and verse literature and the mythology of nations, which is studied in Ferdowsi's Shahnameh. In this research, using the descriptive-analytical method, we are looking for an answer to the question, what combinations and interpretations does "boar" appear in Persian verse and prose literature and the legends of nations, especially the Shahnameh? In Persian language and literature, Ferdowsi's Shahnameh also has two faces (positive and negative).

Key words: boar, Persian literature, legends of nations, Ferdowsi's Shahnameh.